

## جستاری در کشف پیوندهای ادب فارسی و عربی (مورد پژوهش: کنایه در مثنوی و ادب عربی)

وحید سبزیان پور\* - صدیقه رضایی\*\* - سمیره خسروی\*\*

### چکیده

مولانا در تصاویر هنری خود از آرایه‌های بیانی و فنون بلاغی در مثنوی معنوی بهره بسیار برده است؛ از جمله کنایه به عنوان ابزاری کارآمد در علم بیان، مورد توجه او قرار گرفته، بسیاری از سخنان خود را در قالب این شیوه بیانی مطرح ساخته است.

در این پژوهش کنایه و کارکردهای تصویری آن، در مثنوی معنوی به شیوه توصیفی - تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته و سعی شده است رابطه کنایات مثنوی با کنایه‌های عربی مشخص و میزان شباهت و اشتراک این مقوله در مثنوی و ادب عربی مورد بررسی قرار گیرد.

نتیجه این پژوهش مشخص می‌سازد که کنایه‌های موجود در مثنوی، شباهت بسیاری با کنایه‌های عربی دارد و از آنجا که کنایه‌های هر فرهنگ، اختصاص به همان فرهنگ دارد، این همسانی از نشانه‌های پیوند عمیق تاریخی، فرهنگی و تأثیر و تأثر دو زبان و فرهنگ عربی و فارسی در یکدیگر است. از دیگر سو قرائن و شواهد نشان می‌دهند که دست‌کم هشت مورد از کنایه‌هایی که در این مقاله به آنها اشاره شده ایرانی هستند و به همین سبب، برخلاف دیدگاه عمومی، با اطمینان تمام نمی‌توان ادعا کرد که بقیه آنها عربی هستند.

**کلیدواژه:** کنایه، مثنوی معنوی، ادب عربی، تأثیر و تأثر، عنصر خیال.

\* دانشیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی، عهده دار مکاتبات [wsabzianpoor@yahoo.com](mailto:wsabzianpoor@yahoo.com)

\*\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب

اعلام وصول: ۹۲/۸/۲۹ - پذیرش نهایی: ۹۳/۲/۱۵



## مقدمه

مثنوی به عنوان اثری تعلیمی، دربرگیرنده گنجینه‌ای از اشارات و کنایاتی است که با گذشت زمان هنوز در گفتار مردم مورد استفاده قرار می‌گیرند. تعبیرات کنایی یکی از عناصر اصلی خیال‌پردازی‌های تصویری در مثنوی است که مولانا از آنها بهره فراوان برده که با اهداف گوناگونی چون ایجاز، استدلال، تخییل، تأکید، اقناع مخاطب، احترام، ایهام، مبالغه در تشنیع امری، پرهیز از تصریح و... به کار رفته است. در این میان بسیاری از کنایه‌های به کار رفته در مثنوی در ادب عربی دیده می‌شود؛ این پدیده مشترک یکی از رشته‌های پیوند دیرین فرهنگی و اجتماعی را بین دو زبان و فرهنگ عربی و فارسی نشان می‌دهد.

## کنایه

از آنجا که کنایه یکی از بحث‌های مهم علم بلاغت در ادب عربی و فارسی است، از همان آغاز مورد توجه ادیبان و سخن‌شناسان بوده، تعاریف بسیاری نیز در مورد آن ارائه شده است.

اولین کسی که در ادب عربی به کنایه توجه نشان داد ابو عبیده (۲۱۰ هـ)، در کتاب مجاز القرآن، است. وی در چند جا از این کتاب به ذکر نمونه‌هایی از کنایات قرآنی پرداخته است. (مجاز القرآن / ۲ / ۱۵۵-۷۳) بعد از وی بزرگان علم بلاغت هر کدام از دیدگاه خود به کنایه پرداختند که می‌توان به ابن معتر (م. ۲۹۶ هـ) (البدیع / ۶۴)، قدامة بن جعفر (م. ۳۳۷ هـ) (نقد الشعر / ۱۵۷-۱۵۲)، ابوهلال عسکری (م. ۳۹۵ هـ) (الصناعتین / ۳۶۸)، ابن رشیق قیروانی (م. ۴۵۶ هـ) (العمدة فی محاسن الشعر، وآدابه، ونقده / ۲۱۸/۱)، عبدالقاهر جرجانی (م. ۴۷۱ هـ) (دلائل الإعجاز / ۵۳)، خطیب قزوینی (م ۷۲۱) (الإيضاح فی علوم البلاغة: المعانی والبیان و البدیع / ۲۳۰) و بسیاری دیگر اشاره نمود.

قدیمی‌ترین تعریف کنایه در ادب فارسی به محمد بن عمر رادویانی برمی‌گردد که در کتاب ترجمان البلاغة آورده است: «و یکی از بلاغتها کنایت گفتن است و آن چنان بود کی شاعر بیتی بگوید به کنایت...» (ترجمان البلاغه / ۹۹)

کنایه از ریشه «کن یکن» به معنی پوشاندن و پنهان کردن است و در لغت به این معنی است که «چیزی را بگویی و غیر آن را اراده کنی» (لسان العرب / ۱۵ / ۲۳۳) و در اصطلاح، «هر کلمه‌ای است که دلالت بر معنایی کند که هم بر حقیقت بتوان حمل کرد و هم بر مجاز». (المثل السائر فی الأدب الکاتب والشاعر / ۳ / ۵۱) برخی تعاریف دیگر کنایه عبارت است از:

«کنایه ترک تصریح به یک چیز و ذکر ملزوم آن است تا به وسیله آن ملزوم، چیزی که رها شده است، فهمیده شود.» (مفتاح العلوم / ۱۸۹) و نیز گفته شده است که «کنایه لفظی است که به وسیله لازم معنایش اراده می‌شود، ضمن آنکه می‌توان خودش را نیز اراده کرد.» (شرح المختصر ... / ۱۲۳) ویژگی هر سه تعریف بالا در ترک تصریح و توجه به معنی حقیقی یا وضعی لفظ مشترک است.

### زمینه‌های فرهنگی کنایه

کنایه یکی از راههای انتقال معانی است که بیانگر تجربه‌های یک قوم یا ملت در طول نسلهای مختلف است و از همین‌روی بیش از هر چیز دیگری بر اصالت زبان دلالت می‌کند. عبدالقاهر جرجانی عقیده دارد: «برای هر ملتی، کنایه و اسلوب و شاخه‌های آن، راه‌های بیان کنایه و نیز اهداف به کارگیری آن متفاوت و فراوان است و حد و مرزی برای آن نیست.» (دلایل الإعجاز / ۲۲۰) فتوحی (ساخت‌شکنی بلاغی: نقش صناعات بلاغی در شکست و واسازی متن / ۱۲۳) معتقد است: «کنایه بیش از انواع دیگر مجاز با زمینه فرهنگی کلام پیوند دارد و درک مقصود آن مستلزم آگاهی از بافت فرهنگی و اجتماعی و آشنایی با آداب و رسوم و زمینه‌های آن تعبیر کنایی است.» و به همین سبب است که گفته‌اند: «کنایات هر قومی، خاص خودشان است و در میان اقوام دیگر متعارف نیست.» (معالم البلاغة / ۳۲۹)

می‌گویند یکی از مستشرقان در معنای این بیت حافظ دچار اشکال بود:



یارم چو قدح به دست گیرد بازار بتان شکست گیرد  
 او می‌دانست که بازارهای ایران سرپوشیده است و سقف ضربی دارد، اشکال  
 او در این بود که نمی‌فهمید چه ربطی بین به دست گرفتن قدح و شکستن سقف  
 بازار است! حال آنکه هر ایرانی ای می‌داند که شکستن بازار کنایه از کساد و بی-  
 رونقی است. پیچیدگی و ابهام در کنایه گاه به حدی است که ممکن است خود اهل  
 زبان هم متوجه کنایات متون قدیم نشوند و به معنی ظاهری آن بسنده کنند. زیرا  
 ممکن است اوضاع اجتماعی به وجود آورنده آن کنایه اکنون از میان رفته باشد یا آن  
 کنایه از دایره واژگان زبان به کنار رفته باشد. (نک: بیان / ۲۸۵)

کنت دوگوبینو، مورخ و سیاستمدار فرانسوی، در عصر ناصرالدین شاه، به علت  
 عدم آشنایی با فرهنگ ایرانی، و برداشت غلطی که از اشارات و کنایات فارسی داشته  
 است، می‌نویسد: مهمترین چیز نزد ایرانیان بعد از سلام، «بزرگی و چاقی بینی» است.  
 به همین سبب کنایه «دماغ شما چاق است؟» را چنین ترجمه کرده است: «آیا بینی  
 شما بزرگ و فربه است؟» گوبینو نوشته است: «در دیدارها و مجالس به طرف  
 صاحبخانه رو نموده و می‌گویید: آیا إن شاء الله بینی شما فربه است؟ صاحبخانه  
 می‌گوید: در سایه توجهات باری تعالی بینی من فربه است، بینی شما چطور؟ من در  
 بعضی مجالس دیده‌ام که حتی پنج مرتبه این سؤال را از یک نفر کرده‌اند و پاسخ  
 داده‌اند». (سه سال در ایران / ۱۲-۱۳)

کنایه در اصل بین دو نفر یا دو گروه به وجود می‌آید و اندک‌اندک در میان  
 گروه‌های دیگر جامعه رواج می‌یابد. به تعبیر دیگر در فرهنگ هر ملت کنایه‌های  
 خاصی وجود دارد که دریافت مدلول آنها در گرو آشنایی با فرهنگ آن افراد یا آشنایی  
 با زمینه و علت پیدایش آن کنایه‌هاست.

اختصاص برخی کنایه‌ها را به فرهنگ ایرانی را می‌توان از نمونه‌های «ماست  
 کیسه کردن»<sup>۱</sup>، «حرف مفت»<sup>۲</sup>، «بوق سگ»<sup>۳</sup> و «نوشدارو پس از مرگ سهراب» به

۱- در دوره قاجار، مختارالسلطنه، موظف به نظارت بر قیمت و کیفیت اجناس بازار شد. با نرخ‌گذاری بر  
 اجناس، بقالهای تهران آب فراوان در ماست کرده، دوغ را به جای ماست با قیمت دولتی به مردم می-  
 فروختند. مختارالسلطنه برای مبارزه با گران‌فروشی، یکی از آنها را در خیابان آویزان می‌کند به گونه‌ای که

وضوح دریافت زیرا اینها در اثر حوادثی پیش آمده که اختصاص به فرهنگ ایرانی دارد، همچنین کنایه‌های «دامن‌کشان»، «آستین افشاندن» و «خاکستر نشین شدن» در معنای تکبر، بخشش و سوگواری مربوط به نوع پوشش، قرار داشتن جیب در آستین و سنت خاکستر ریختن بر سر کسی است که عزیز خود را از دست داده است. در عوض «مهزول الفصیل» در معنای لغوی بچه شتر لاغر و «ترسو بودن سگ» که در معنای کنایی «رفت و آمد زیاد» و «مهمان‌دوستی» به کار می‌روند، اختصاص به اقوامی دارد که با زندگی شهری و تمدن فاصله دارند. همچنان که از کنایه «پس از خرابی بصره» رنگ و بوی عربی به وضوح به مشام می‌رسد.

### کارکردهای کنایه در سخن

کنایه از طبیعی‌ترین راهها و امکانات بیان هنری است که به مثابه یک قلقلک روانی (معجم التراکیب والعبارات الإصطلاحیة العربیة/۷) در گفتار عامه مردم و امثال و حکم رایج در زبان ایشان فراوان می‌توان یافت. (نک: صور خیال در شعر فارسی/ ۱۴۸) از دیگر سو این صنعت ادبی نقش مهمی در زیباسازی سخن دارد زیرا علاوه بر نقش تزئینی و توضیحی اساساً معنای جدیدی خلق می‌کند و در گسترش و تقویت مفهوم، پنهان‌سازی مقصود، چندلایه کردن معنا، وارونه‌سازی ادراک و تأخیر و تعلیق معانی نقش اصلی را بر عهده دارد. (نک: ساخت‌شکنی بلاغی: نقش صناعات بلاغی در شکست و واسازی متن / ۱۱۲)

سر او پایین و پایش رو به آسمان بوده، دستور می‌دهد دوغها را از سوراخ شلوارش داخل شلوار او کنند تا آبهای اضافی، از آن خارج شود. بقالهای تهران با شنیدن این خبر، ماستها را کیسه می‌کنند. نک: (ریشه‌های تاریخی امثال و حکم / ۹۴۵/۲)

۱- اولین بار که در ایران تلفن تأسیس گردید، برای آشنایی مردم با این پدیده جدید، در شهرهای بزرگ، چند مرکز ساخته شد که مردم بدون پرداخت پول با آشنایان خود حرف می‌زدند، از آنجا که این مکالمه رایگان بود، غالب سخنان آنها بیهوده و بی‌ارزش بود، وقتی مردم به این وسیله عادت کردند، دولت اطلاعیه داد که از امروز حرف مفت زدن ممنوع. نک: (پرتوی آملی، ۱۳۸۵: ۳۹۵/۱)

۲- پاسبانان قدیم برای ایجاد امنیت مردم، در هنگام شب و دیروقت، سگ‌هایی را رها می‌کردند تا مردم از آسیب دزدان در امان باشند، از آنجا که این سگ‌ها خطرناک بودند با بوقی مخصوص به مردم هشدار می‌دادند که از خانه خارج نشوند؛ این بوق، «بوق سگ» نامیده می‌شد.

شاعر یا نویسنده با انگیزه‌هایی چون شرم، ترس از گفتن صریح اندیشه‌ها، فرار از بازخواست، آشنایی‌زدایی و جلب توجه مخاطب، اقناع مخاطب، مبالغه در زشت جلوه‌دادن امری و... معنای صریح را به وجهی غیر مستقیم به نمایش می‌گذارد. گاه کنایه وسیله‌ای است برای ترک الفاظ ناخوشایند و جایگزین کردن الفاظ پسندیده و وسیله‌ای است برای گسترش الفاظ و تفنّن در لغات و عبارات. (دراسة و نقد فی مسائل بلاغیّة هامّة / ۲۹۲) کنایه در ذات خود بر پایه نیروی خیال استوار است؛ به هر میزان که شاعر در خیال‌پردازی مهارت داشته باشد، به همان اندازه کنایه‌های زیباتری در کلام خود ترسیم می‌کند.

در این بخش به کنایه‌های مشترک در مثنوی و ادب عربی اشاره می‌کنیم تا یکی از پیوندهای محکم و دیرینه فرهنگی و اجتماعی دو ملت عرب و ایران را نشان دهیم. قبل از ورود به مبحث اصلی تذکر چند نکته لازم است:

۱. منبع ما برای نقل ابیات مثنوی، مثنوی چاپ نیکلسون، انتشارات نگاه، تاریخ ۱۳۷۹ است.

۲. تلاش فراوان کرده‌ایم که کنایه‌های مشترک عربی و فارسی را در این پژوهش به امثال و حکم دهخدا به منزله گنجینه‌ای از شواهد فارسی و عربی ارجاع دهیم تا خواننده با رجوع به آن، تأثیر این کنایه‌های مشترک را در ادب فارسی و عربی ببیند.

۳. از آنجا که ممکن است در برخی شواهد اختلاف نظر باشد، در این مقاله از شواهدی استفاده کرده‌ایم که در فرهنگهای کنایات به کنایه بودن آنها تصریح شده است.

۴. برای مقایسه و تأمل بیشتر، تلاش کرده‌ایم علاوه بر امثال عربی از اشعار شاعران ایرانی و عرب نیز شواهدی نقل کنیم.

۵. در ابتدا به شش کنایه مشترک عربی و فارسی اشاره کرده‌ایم که براساس قرائن و شواهد مختلف، سرچشمه ایرانی دارند سپس نمونه‌های دیگر را براساس حروف الفبا نقل کرده‌ایم.



## ۱. کنایه‌های مشترک ایرانی

### ۱-۱. آخرین

پایان‌بین، کنایه از «عاقبت‌بین» و «عاقبت‌نگر» است. (فرهنگ کنایات / ۸۶)  
هرکه آخرین‌تر او مسعودتر هرکه آخوری‌تر او مطرودتر  
(مثنوی / ۱۶۱۳/۴)

اردشیر: لَيْسَ لِلْآيَامِ بِصَاحِبٍ مَنْ لَمْ يَتَفَكَّرْ فِي الْعَوَاقِبِ. (محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء / ۱ / ۳۵): کسی که به عاقبت کارهایش فکر نکند، سوار بر کارها نیست.

### ۲-۱. آزموده را آزمودن خطاست

آزموده را آزمودن، کنایه از «خسران و زیان‌کاری و کار بیهوده کردن» است.  
(فرهنگنامه کنایه / ۳۲)

همچنانک این یک پیامد درجزا آزمودم باز نزمایم ورا  
(مثنوی / ۴۰۰۶/۵)

بهمن پسر اسفندیار: تَجْرِبُ الْمَجْرَبِ تَضْيِيعُ. (الإعجاز والإيجاز / ۴۳): آزمایش آزموده، تباهی است.

مَنْ جَرَّبَ الْمَجْرَبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ. (مجمع الأمثال / ۲ / ۳۲۹): هر کس آزموده را بیازماید، پشیمان می‌شود.

هر چند کآزمودم از وی نبود سودم مَنْ جَرَّبَ الْمَجْرَبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ  
(دیوان حافظ / ۸۸۰)

(نک: امثال و حکم / ۴ / ۱۷۴۰؛ ذیل من جرّب المجرب...)

### ۳-۱. الله الله، پا منه ز اندازه بیش

پای بیرون نهادن، کنایه از «تجاوز کردن از...» است. (فرهنگ کنایات / ۸۷)  
نازنینی تو ولی در حدّ خویش الله الله، پا منه ز اندازه بیش  
(مثنوی / ۳۳۱۰/۱)



عسکری (جمهرة الأمثال / ۹۹/۱) مثل «مُدَّ رَجُلَكَ حَيْثُ تَنَالُ تُوبَكَ: پایت را تا آنجا که لباست می‌رسد دراز کن.» را از امثال ایرانیان دانسته و راغب اصفهانی (محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء / ۷۶۴/۲-۷۶۳) دو بیت زیر را از اشعار شاعری به نام محمد اموی، ترجمه ضرب‌المثل‌های ایرانی دانسته است:

إِذَا مَا كُنْتَ فِي طَرْفَى كِسَاءٍ      وَلَمْ يَكُنِ الْكِسَاءُ يَعْمُ كُوكَا  
فَلَا تَبْسِطَنَّ فِيهِهِ وَلَكِنْ      عَلَى قَدْرِ الْكِسَاءِ فَمُدَّ رَجْلَكَ

اگر در دو طرفت بالاپوشی بود و همه بدن تو را نپوشاند خودت را پهن نکن و به اندازه بالاپوش (گلیم) پایت را دراز کن.

(نک: امثال و حکم / ۱ / ۴۹۸؛ ذیل پایت را به اندازه گلیمت دراز کن)

#### ۱-۴. تخم در شوره‌زار افکندن

تخم در شوره افشاندن، کنایه از «از رنجی نه در جای خویش بردن»، «کار بیهوده کردن» است. (فرهنگنامه کنایه / ۲۴۱)

پند گفتن با جهول خوابناک      تخم افکندن بود در شوره خاک

(مثنوی / ۲۲۶۳/۴)

پادشاهی ایرانی از حکیمی می‌خواهد که به او حکمت بیاموزد و او در جواب می‌گوید: إِخْفِظْ عَنِّي ثَلَاثَ كَلِمَاتٍ. قَالَ: مَا هُنَّ؟ قَالَ: صَقْلُكَ السَّيْفَ لَيْسَ لَهُ جَوْهَرٌ مِنْ سِنِّهِ خَطًّا، وَصَبُّكَ الْحَبَّ فِي الْأَرْضِ السَّيِّئَةِ تَرْجُو نَبَاتَهُ جَهْلًا...:

سه چیز را از من به خاطر بسپار. گفت: آنها چیستند؟ پاسخ داد: صیقل دادن به شمشیری که جوهر ندارد خطاست و دانه افشاندن در شوره‌زار به امید گیاه نادانی است... (نک: تأثیر پندهای انوشیروان و بزرگمهر در گلستان سعدی / ۱۰۱)

إِذَا نَصَحْتَ بِإِحْسَانٍ تَقُومُ بِهِ      مَنْ لَيْسَ يَشْكُرُ مَا أَوْلَيْتَ مِنْ حَسَنٍ  
كُنْتَ الَّذِي اسْتَوْدَعَ الْمُعْزَاءَ مِنْ خُرْقٍ      بَدْرًا فَلَمْ يَزُكْ فِي سِرٍّ وَلَا عَلَنٍ

(نقل از مضاهاة أمثال كتاب كليلة دمنة بما أشبهها من أشعار العرب / ۲۳)





هنگامی که شخص ناسپاس را برای کار خیری که انجام داده‌ای نصیحت به نیکمی می‌کنی مانند کسی هستی که از روی نادانی در سرزمینی سخت بذری می‌کارد و در پنهان و آشکار رشد نمی‌کند.

شوره است سفیه و سفله در شوره هشیار هگزرز تخم کی کارد  
(دیوان ناصر خسرو/ ۲۵۳)

(نک: امثال و حکم / ۱ / ۵۴۲؛ ذیل تخم در شوره افشاندن)

### ۱-۵. چاه کن ته چاه است

چاه برای کسی کندن، کنایه از «مشکل و دردسر ایجاد کردن برای او» است. (فرهنگ کنایات سخن / ۱ / ۳۸۹) پرتوی آملی این حدیث را منسوب به علی (ع) دانسته است «من حفر بئرا لأخیه وقع فیه» و برای آن دو مصداق از وزیر معتصم عباسی از کتاب «زهر الربیع» نقل کرده است. (نک: ریشه‌های تاریخی امثال و حکم / ۱ / ۳۴۲-۳۴۶)

چاه مظلّم گشت ظلم ظالمان	این چنین گفتند جمله عالمان
ای که تو از ظلم چاهی می‌کنی	از برای خویش دامی می‌تنی
گرد خود چون کرم، پیله بر متن	بهر خود چه می‌کنی، اندازه کن
	(مثنوی/ ۱ / ۱۳۱۲)

در پندهای آذرباد نیز آمده است: هر کس همالان را چاه کند، خود اندر افتد.  
(آذرباد مهرسپندان / ۸۲)

در بیت زیر از ناصر خسرو صریحاً به این مضمون در اوستا اشاره شده است:  
از زبان و مکر او ایمن مباش      آن نبشتسند در استا و زند  
چند ناگاهان به چاه اندر فتاد      آنکه او مر دیگری را چاه کند  
(دیوان ناصر خسرو/ ۴۳۴)

مَنْ حَفَرَ لِأَخِيهِ جُبًّا وَقَعَ فِيهِ مُنْكَبًا. (المستقصى في أمثال العرب/ ۲ / ۳۵۴): کسی که برای برادرش چاه کند، خود سرنگون در آن فرومی‌افتد.



فَدَعَ السُّؤَالَ عَنِ الْأُمُورِ وَبَحَثَهَا      وَكَبَّرَ حَافِرِ حُفْرَةٍ هُوَ يُصْرَعُ

(دیوان حسان بن ثابت / ۱ / ۳۴۰)

سؤال کردن و جستجو در کارها را رها کن، چه بسا حفرکننده‌ی چاهی که خود در آن سرنگون می‌شود.

وَكَمَّ حَافِرِ حُفْرَةٍ لِأَمْرِي      سَيَصْرَعُهُ الْبَغْيُ فِيمَا اخْتَفَرَ

(همان / ۱ / ۴۷۰)

چه بسیار کسی که برای دیگری چاهی حفر می‌کند و ستم او، او را در آنچه حفر کرده سرنگون سازد.

وَكَمَّ حَافِرِ لِأَمْرِي حُفْرَةً      فَصَارَتْ لِحَافِرِهَا حُفْرَةً

(ابوالعاهیه اشعاره و أخباره /

۱۷۸)

چه بسیار کسی که برای دیگری چاهی حفر می‌کند و چاه او نصیب چاه‌کنش می‌شود. (نک: امثال و حکم / ۲ / ۶۰۶؛ ذیل چاه کن تک چاه است)

### ۱-۶. خورشید به گل اندودن

این تعبیر، کنایه از «پنهان کردن امری است که در غایت شیوع بود.» (فرهنگ کنایات / ۱۸۹؛ فرهنگنامه کنایه / ۳۸) همچنین «چشمه خورشید به گل گرفتن» کنایه از کوشش بیهوده برای پوشاندن حقیقت آشکار (همان / ۳۰۰-۳۰۱)

کی توان اندود این خورشید را      با کف گل تو بگو آخر مرا

(مثنوی / ۴ / ۸۲۴)

که که باشد کاو بیوشد روی آب      طین که باشد کاو بیوشد آفتاب

(مثنوی / ۴ / ۸۲۶)

مضمون خورشید به گل اندودن از مضامینی است که ثعالبی (یتیمه الدهر فی محاسن

أهل العصر / ۴ / ۱۰۰) معتقد است از امثال فارسی است. (نک: ملامح یونانیة فی الأدب

العربی / ۱۷۱-۱۶۸) و (چالش میان فارسی و عربی / ۲۱۸-۲۱۱)

مَنْ يَقْدِرُ عَلَى رَدِّ أَمْسٍ وَتَطْيِينِ عَيْنِ الشَّمْسِ. (مجمع الأمثال / ۲ / ۳۳۹): چه کسی می‌تواند دیروز را برگرداند و چشمه خورشید را گل‌اندود سازد.

مَنْ رَامَ طَمَسَ الشَّمْسَ جَهْلًا أَخْطَا الشَّمْسُ بِالتَّطْيِينِ لَا تَغْطَى

(نقل از یتیمه الذهر فی محاسن أهل العصر / ۴ / ۱۰۰)

هر کس از روی نادانی بخواهد خورشید را محو کند به خطا رفته است، خورشید با گل‌اندودن پنهان نمی‌شود.

کسی کوبامن اندر علم و حکمت همبری جوید همی خواهد که گل بر آفتاب روشن انداید

(دیوان ناصر خسرو / ۴۰)

بخندید آن زمان دیوانه و گفت که نتوانی به گل خورشید بنهفت

(اسرار نامه / ۸۷)

(نک: امثال و حکم / ۱ / ۳۸؛ ذیل آفتاب را به گل نتوان اندود)

### ۱-۷. شب آبستن است ای برادر به روز

آبستن بودن چیزی، کنایه از «نمایان شدن» و «قریب‌الوقوع بودن آن چیز» است. (فرهنگنامه کنایه / ۲۲)

آنچه آبست است شب، جز آن نزاد حیل‌ها و مکرها باد است باد

(مثنوی / ۲ / ۱۰۵۴)

ثعالبی (یتیمه الذهر فی محاسن أهل العصر / ۴ / ۱۰۰) آبستن بودن شب را از

امثال ایرانیان می‌داند:

أَحْسَنُ مَا فِي صِفَةِ اللَّيْلِ وَجِدُّ اللَّيْلِ حُبْلَى لَيْسَ يُدْرَى مَا تَلِدُ

بهترین صفتی که برای شب یافته شده این است که شب آبستن است و کسی نمی‌داند چه می‌زاید.

بشار شاعر ایرانی تباری که از ناقلان فرهنگ ایرانی به ادب عربی است، این

مضمون را در بیت زیر آورده است:

تَرْجُو غَدًا وَغَدٌ كَحَامِلَةٍ فِي الْحَى لَا يَدْرُونَ مَا تَلِدُ

(دیوان بشار بن برد / ۳ / ۶۳)



به فردا امید داری در حالی که فردا مانند آبستنی در قبیله است که نمی‌دانند چه به دنیا می‌آورد.

اللَّيْلُ حُبْلَى لَيْسَ تَدْرِي مَا تَلِدُ. (نهایة الأرب فی فنون الأدب / ۱ / ۱۲۵): شب آبستن است و معلوم نیست که چه می‌زاید.

وَاللَّيَالِي كَمَا عَهَدْتَ حَبَالِي مَقْرِبَاتٌ يَلِدْنَ كُلَّ عَجِيبٍ  
(همان / ۱ / ۱۲۵)

و شب‌ها همان‌طور که می‌دانی آبستن و باردار هستند هر چیز عجیبی را می‌زایند.

دل از بی‌مرادی به فکرت مسوز شب آبستن است ای برادر به روز  
(شرح بوستان / ۳۰۹)

(نک: امثال و حکم / ۲ / ۱۰۱۳؛ ذیل شب آبستن است تا چه زاید سحر)

### ۱-۸. دل به دل راه دارد

این تعبیر کنایه از دو طرفه بودن محبت (فرهنگ کنایات سخن / ۱ / ۶۶۰) و احساس متقابلی است که دو تن به یکدیگر دارند است. (فرهنگ کنایات / ۲۲۱)  
گفت: گفت تو چو در نان سوزن است از دل من تا دل تو روزن است  
(مثنوی / ۱ / ۳۵۲)

الْقَلْبُ إِلَى الْقَلْبِ رَوْزَتَةٌ<sup>۱</sup>. (احادیث و قصص مثنوی / ۲۱): دل به دل راه دارد.

۱- با توجه به فارسی بودن واژه روزن (نک: المعرب من الکلام الأعجمی علی حروف المعجم / ۴۲) به ظن قوی این کنایه از ترجمه‌های متون پهلوی به عربی است.

با توجه به سخن جاحظ (البیان والتبیین / ۱۰/۳) که از کاتبان نقل می‌کند «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُبْلَغَ فِي صِنَاعَةِ الْبِلَاغَةِ وَيَعْرِفَ الْغَرِيبَ وَيَتَبَحَّرَ فِي اللُّغَةِ فَلْيَقْرَأْ كِتَابَ كَارُونَدٍ وَمِنْ اِحْتِاجِ إِلَى الْعَقْلِ وَالْأَدَبِ وَالْعِلْمِ بِالْمَرَاتِبِ وَالْعَبْرِ وَالْمَثَلَاتِ وَالْأَلْفَاظِ الْكَرِيمَةِ وَالْمَعَانِي الشَّرِيفَةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى سِيرِ الْمُلُوكِ». هرکس می‌خواهد به بلاغت دست یابد، سخنان بدیع را بشناسد و در زبان مهارت یابد کتاب کاروند را بخواند و هرکس به عقل و ادب، مراتب دانش، سخنان ارزشمند و معانی والا نیازمند است به سیر الملوک نگاه کند. ابن طیفور (الجزء السادس من کتاب بغداد / ۱۵۷) در کتاب بغداد از ابو عمرو عتابی یاد می‌کند که از کتاب‌های فارسی که در کتابخانه‌های مرو و نیشابور بوده استنساخ می‌کرده و وقتی از او پرسیده می‌شود که چرا



وَلِقَلْبٍ عَلَى الْقَلْبِ دَلِيلٌ حِينَ يَلْقَاهُ. (التمثيل والمحاضرة / ۳۱۸) هنگامی که قلب با قلب روبرو می‌شود دلیلی برای آن دارد. (نک: شرح مثنوی شریف / ۱۶۹/۱)  
 وَعَلَى الْقُلُوبِ مِنَ الْقُلُوبِ دَلَائِلٌ بِالْوُدِّ، قَبْلَ تَشَاهُدِ الْأَرْوَاحِ  
 (محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء / ۲ / ۵۹) همچنین (نک: شرح مثنوی / ۱ / ۴۰۵).

بر قلب‌ها از قلب‌ها، نشانه‌هایی از عشق وجود دارد قبل از اینکه جان‌ها همدیگر را ملاقات کنند. (نک: امثال و حکم / ۱ / ۱۲۹؛ ذیل از دل به دل راه است)

## ۲. کنایه‌های مشترک عربی و فارسی

### ۲-۱. آب زیر کاه

«آب زیر کاه» کنایه از کسی است که به ظاهر خود را نیک فراماید و در باطن نه چنان باشد. و در باطن مفتن و فتنه‌انگیز باشد. (فرهنگ کنایات / ۸)  
 یکی از حیل‌های جنگی پاشیدن کاه بر باتلاق برای نابودی دشمن بوده است، این کنایه بعدها برای هر کسی که صورتی زشت و متفاوت با ظاهر خود دارد به کار رفته است. (نک: ریشه‌های تاریخی امثال و حکم / ۱ / ۱۰)

جسم ما روپوش ما شد در جهان ما چو دریا زیر این گه در نهان  
 (ص: ۵۹۲، ۸۲۲/۴)

رقعه پنهان کرد و نمود آن به شاه کاو منافق بود و آبی زیر کاه  
 (ص: ۶۳۷، ۱۸۹۲/۴)

أَخْفَى مِنَ الْمَاءِ تَحْتَ الرَّقَّةِ. (الدَّرَّةُ الْفَاخِرَةُ فِي الْأَمْثَالِ السَّائِرَةِ / ۱ / ۱۷۲): پنهان‌تر از آب زیر کاه.

این کتب را می‌نویسی؟ پاسخ می‌دهد: «هل المعاني إلا في لغة العجم والبلاغة، اللغة لنا والمعاني لهم»: آیا معانی و بلاغت جز در زبان فارسی است؟ زبان از ماست و معانی از ایشان است. با توجه به سخن جاحظ و عتایی، می‌توان نتیجه گرفت که حدّ و مرز ایرانی و یا عربی بودن کنایات به سادگی روشن نیست.



گاه داری باخته بر روی آب زهر داری ساخته در زیر قند  
(دیوان ناصر خسرو / ۴۳۴)

نک: (امثال و حکم / ۱ / ۱۱؛ ذیل آب زیر گاه)

## ۲-۲. آزاد

آزاد، کنایه از سربلند، سرافراز، سالم، وارسته، بی‌علاقه به مال و جاه و مانند آن.  
(فرهنگ کنایات / ۱۵)

بند بگسل، باش آزاد ای پسر چند باشی بند سیم و بند زر  
(مثنوی / ۱۹/۱)

إِنَّا قَدْ حُرِّرْنَا عَنْ رِقِّ الْأَشْيَاءِ فِي الْأَزْلِ. (احادیث و قصص مثنوی / ۲): ما از روز ازل از  
بندگی اشیاء آزاد شدیم.

نک: (امثال و حکم / ۱ / ۳۰؛ ذیل آزاد را میازار چون بیازردی بیوزن)

## ۲-۳. آهن سرد کوبیدن

کنایه از «انجام کاری است که نتیجه‌ای بر آن مترتب نگردد» «امر لغو و بی‌فایده».  
(فرهنگ کنایات / ۲۱)

بی‌مجاعت نیست تن جنبش کنان آهن سردیست می‌کوبی بدان  
(مثنوی / ۳۶۲۲/۴)

چند کوبیم آهن سردی ز غی در دمیدن در قفس هین تا به کی  
(همان / ۳۰۷۸/۳)

تَضْرِبُ فِي حَدِيدٍ بَارِدٍ. (مجمع الأمثال / ۱ / ۱۲۵): در آهن سرد می‌کوبی.

هرآنکس که نصیحت همی کند به صبوری به هرزه باد هوا می‌دمد بر آهن سردم  
(کلّیات سعدی / ۲۹۵)

نک: (امثال و حکم / ۱ / ۷۴؛ ذیل آهن سرد کوفتن)

## ۲-۴. از نم به یم فرار کردن

این تعبیر، کنایه از «از خطر کوچکی به خطر بزرگی انداختن» است. (فرهنگنامه  
کنایه / ۵۷)



می‌گریزی از پیشه در کژدمی می‌گریزی در یمی تو از نمی

(مثنوی/۶/۴۱۰۸)

در امثال عرب آمده است:

فَرَّ مِنَ الْمَطَرِ وَقَعَدَ تَحْتَ الْمِيزَابِ. (مجمع الأمثال / ۲ / ۹۰): از باران گریخت و زیر ناودان نشست.

فَكُنْتُ كَمَنْ خَافَ النَّدَى أَنْ يَبْلُغَهُ فَعَاذَ مِنَ الْمِيزَابِ وَالْقَطْرِ بِالْبَحْرِ

(نقل از الأمالی / ۲۱۹)

من مانند کسی بودم که می‌ترسید شبنم او را خیس کند. پس از ناودان و باران به دریا پناه برد.

أَنْتَ مِثْلُ الَّذِي يَفِرُّ مِنَ الْقَطْرِ حَذَرَ النَّدَى إِلَى الْمِيزَابِ

(ابوالعتاهیه اشعاره و أخباره / ۴۹۰)

تو مانند کسی هستی که از ترس خیس شدن با قطره‌های شبنم به سوی ناودان فرار می‌کند.

که از چنگال گرگ در ربودی چو دیدم عاقبت خود، گرگ بودی

(شرح بوستان / ۳۳۲)

(نک: امثال و حکم / ۱۰۳/۱؛ ذیل از باران به ناودان گریختن)

## ۲-۵. أوّل الدن دردی

دُرد در أوّل قدح بودن کنایه از «خراب بودن کار از آغاز»، «تباهی و فساد کار از همان آغاز». (فرهنگنامه کنایه / ۳۷۳)

پس سلیمان گفت ای هدهد رواست کز تو در أوّل قدح این دُرد خاست

(مثنوی/۱/۱۲۲۸)

أوّل الدنّ دُردی. (الأمثال المولدة / ۱۴۸): ابتدای خمره، دُرد است.

فِي أَوَّلِ الشَّبَابِ عَاجَلَنِي الشَّيْءُ سَبُّ فَهَذَا مِنْ أَوَّلِ الدَّنِّ دُرْدِي

(یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر / ۱ / ۳۷۸)



در آغاز جوانی مرا پیری زودرس فراگرفت؛ و این از باب «ابتدای خمره دُرد است» می‌باشد.

(نک: امثال و حکم / ۱ / ۳۱۵؛ ذیل اوّل پیاله و دُرد!)

## ۲-۶. باد پیمودن

این تعبیر، کنایه از «کارهای بی‌فایده کردن» و «سخن غیر تحقیق گفتن» است (فرهنگ کنایات / ۴۵).

آل موسی شو که حیلست سود نیست حیلست باد تهی پیمودنیست

(مثنوی / ۴ / ۳۴۵۴)

فُلَانٌ يَكِيلُ عَلَيْنَا الرِّيحَ. (التمثيل والمحاضرة / ۲۴۲): فلانی برای ما باد پیمانه می‌کند.

صدباد صبا اینجا باسلسله می‌رقصد این است حریف ای دل تا باد نپیمائی

(دیوان حافظ / ۱۰۱۶)

(نک: امثال و حکم / ۱ / ۳۵۱؛ ذیل باد پیمودن)

## ۲-۷. با سوزن کوه کندن

«کوه کندن با سر سوزن» کنایه از کاری بسیار سخت و دشوار و کم‌نتیجه انجام دادن. (فرهنگ کنایات / ۴۰۴)

قوّت از حق خواهم و توفیق و لاف تا به سوزن برکنم این کوه کاف

(مثنوی / ۱ / ۱۳۹۱)

لَقَلْعُ الْجِبَالِ بِالْإِبْرِ أَيْسَرُ مِنْ إِخْرَاجِ الْكَبِيرِ مِنَ الْقُلُوبِ. (المختار من مناقب الأخبار / ۵ / ۱۳۹):

کوهها را با سوزن از جا کندن، آسانتر از خارج کردن تکبیر از دلهاست. همچنین

(نک: احادیث و قصص مثنوی / ۶۶)

وَمَنْ يُحَاوِلُ قَلْعَ الطُّودِ بِالْإِبْرِ. (تأثیر ادبیات عرب بر مثنوی معنوی / ۴۱): چه کسی

برکندن کوه با سوزن تلاش می‌کند؟

وَالْقَوْلُ يَنْفُذُ مَا لَا تَنْفُذُ الْإِبْرُ هَلْ يَسْتَطِيعُونَ قَلْعَ الطُّودِ بِالْإِبْرِ

(التمثيل والمحاضرة / ۳۰۴)



گاه سخن چنان نفوذ می‌کند که سوزن نفوذ نمی‌کند. آیا کوه را می‌توان با سوزن از ریشه درآورد.

وَمَنْ يَسْعَى فِي أَنْ يُطَوِّعَ نَفْسَهُ كَمَنْ يُحَاوِلُ قَلْعَ الطَّوْدِ بِالْإِبْرِ

(شرح مثنوی / ۲ / ۳۶۸)

هر کس بخواهد نفسش را رام کند مانند کسی است که سعی می‌کند کوه را با سوزن از جا بکند.

(نک: امثال و حکم / ۱ / ۳۶۳؛ ذیل با سوزن چاه کندن)

## ۲-۸. بر ده ویران خراج و عشر نیست

از ده ویران خراج ستدن کنایه از «تحمیل چیزی بر کسی است که از عهده آن برنیاید.» (فرهنگنامه کنایه / ۶۱)

عاشقان را هر نفس سوزیدنیست بر ده ویران خراج و عشر نیست

(مثنوی / ۲ / ۱۷۶۵)

لَيْسَ عَلَى الْخَرَابِ خَرَجٌ. (المدهش / ۳۲۹): بر ویران خراج نیست.

مهر خزانه یافت دل و جان و هرچه بود جوید هنوز ازین ده ویران خراج خویش

(دیوان وحشی بافقی / ۸۶)

(نک: امثال و حکم / ۱ / ۴۲۰؛ ذیل بر ده ویران...)

## ۲-۹. بعد از خرابی بصره

خرابی بصره، کنایه از موت است. (فرهنگ کنایات / ۱۷۵) زرّین کوب (سر نی /

۱۸۲/۱) می‌گوید: «عبارت بعد خراب البصرة که اشارت به انهدام بصره کنایه از چاره

و تدبیری است که به موقع انجام نشده باشد مثل گونه‌یی است که منشأ این تعبیر مولانا شده است:

کان زمان پیش از خرابی بصره است بو که بصره وارهد هم ز آن شکست

(مثنوی / ۶ / ۵۳۶)

بَعْدَ خَرَابِ الْبَصْرَةِ. (شرح جامع مثنوی / ۱۶۶/۶): پس از خرابی بصره.



این کنایه پس از قیام «صاحب الزنج» که خود از بردگان بود و رهبری پانصد هزار تا دو میلیون برده را برای غارت بصره به عهده داشت شهرت یافت. این بردگان در سال ۲۵۷ هجری بصره را با خاک یکسان کردند. (نک: ریشه‌های تاریخی امثال و حکم / ۱۹۵/۱-۱۹۸)

این کنایه «در مواردی از ندامت به کار برده می‌شود که می‌بایست کاری پیش از بروز حادثه‌ای که چاره‌پذیر نیست، انجام بگیرد.» (تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمد بلخی / ۲۱۵/۱۳)

برای اطلاع از این کنایه در ادب فارسی چون تاریخ سلاجقه کرمان و تاریخ جهانگشا (نک: امثال و حکم، / ۴۴۶/۱؛ ذیل بعد از خرابی بصره)

## ۲-۱۰. به دم مار خفته پا مگذار

با دم اژدها شوریدن، کنایه از دست به کار خطرناک زدن است. (فرهنگنامه کنایه / ۹۷) پا روی دم مار نهادن کنایه از فتنه خفته را بیدار کردن و دشمنی صعب را به خشم آوردن است. (فرهنگ کنایات / ۸۵)

این چه دم اژدها افشردن است هیچ دانی چه خبر آوردن است (مثنوی / ۹۶۱/۴)

مَنْ لَاعَبَ الثُّعْبَانَ فِي كَفِّهِ هِيَهَاتَ أَنْ يَسْلَمَ مِنْ لَسَعَتِهِ  
(نقل از جواهر الأدب فی ادبیات و إنشاء لغة العرب / ۴۱/۲)

کسی که با دست خود با اژدها بازی کند، خیلی بعید است که از نیش آن سالم بماند.

(نک: امثال و حکم / ۴۰۶/۱؛ ذیل به دم مار خفته پا مگذار)

## ۲-۱۱. پرده‌دری

این تعبیر، کنایه از «افشای راز»، «هتک حرمت»، «بی‌آبرویی و رسوا کردن» است. (فرهنگنامه کنایه / ۱۹۵)

چون خدا خواهد که پرده‌ی کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد  
چون خدا خواهد که پوشد عیب کس کم زند در عیب معیوبان نفس  
(مثنوی / ۸۱۸/۱)



لَا تَلْتَمِسُ مِنْ مَسَاوِي النَّاسِ مَا سَتَرُوا      فَيَكْشِفَ اللَّهُ سِتْرًا عَنْ مَسَاوِيكََا

(دیوان محمود الوراق / ۱۵۸)

در زشتی‌هایی که مردم پنهان کرده‌اند کنجکاوای نکن، زیرا خداوند از زشت‌کاری‌های تو پرده برمی‌دارد.

## ۲-۱۲. تلخ و شیرین

تلخ، کنایه از ناگوار و ناملایم. (فرهنگ کنایات / ۱۱۵) شیرین، خوب و عزیز. (همان / ۳۳۱)

تلخ کنایه از ۱. بداخلاق و بسیار اخمو، عبوس ۲. بسیار ناخوش آیند و آزاردهنده ۳. غم‌انگیز، دردآور ۴. دارای حالت اندوه و ناراحتی، غم‌آلود ۵. سخت ناخوش آیند و ناگوار. (فرهنگ کنایات سخن / ۲۹۱/۱)

شیرین کنایه از هر چیز عزیز و مرغوب و خوش‌آینده است. (بهار عجم / ۱۴۳۶/۲)

هرکه شیرین می‌زید او تلخ مرد      هرکه او تن را پرستد جان نبرد  
گوسفندان را ز صحرا می‌کشند      آنکه فربه‌تر مر آن را می‌کشند  
(همان / ۲۳۰۵/۱)

رُبَّ أَمْرٍ يَسُوءُ ثُمَّ يَسْرُ      وَكَذَلِكَ الْأُمُورُ، حُلُوٌّ وَمُرٌّ

(ابوالعتاهیه اشعاره و اخباره / ۱۴۰)

چه بسا امری که ناهنجار می‌شود و سپس آسان می‌گردد؛ و امور (کارها) نیز

چنین هستند: شیرین و تلخ.

## ۲-۱۳. چون خر در گل ماندن

خر در گل افتادن کنایه از «به بن‌بست رسیدن در امری» است. (فرهنگنامه کنایه / ۳۳۳)

گوهرین (فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی / ۲۴۶/۴) «چون خر در گل ماندن» را به پیشرفت نکردن در امری و متوقف و گرفتار ماندن تعبیر کرده است.

هر زمانی هین مشو با خویش جفت      هر زمان چون خر درآب و گل میفت

(مثنوی / ۳۳۱۸/۴)



زَلَّ حِمَارُكَ فِي الطِّينِ. (مجمع الأمثال / ۱ / ۳۲۷): خر تو در گل فرورفت.  
 أَصْبَحَ فِيمَا دَهَاهُ كَالْحِمَارِ الْمَوْحُولِ. (همان / ۱ / ۴۰۴): در آن مصیبتی که دچارش گشته  
 بود، مانند خر در گل مانده شد.

(نک: امثال و حکم / ۳ / ۱۴۲۹-۱۴۳۰؛ ذیل مثل خر در خرو...)

## ۲-۱۴. چون که خوردی جرعه‌ای بر خاک ریز

«جرعه بر خاک افشاندن»، کنایه از نواختن فرودستان و درماندگان، یادکرد دوستان  
 غایب و اسیران خاک، بزرگداشت عزیزان و جوانمردان است. (فرهنگنامه کنایه / ۲۷۱)  
 یک قدح می نوش کن بر یاد من      گر همی خواهی که بدهی داد من  
 یا به یاد این فتاده ی خاکبیز      چونکه خوردی جرعه‌ای بر خاک ریز  
 (مثنوی / ۱ / ۱۵۶۴)

شَرِبْنَا شَرَابًا طَيِّبًا عِنْدَ طَيِّبٍ      كَذَاكَ شَرَابُ الطَّيِّبِينَ يَطِيبُ  
 شَرِبْنَا وَأَهْرَقْنَا عَلَى الْأَرْضِ فَضْلَةً      فَلِلْأَرْضِ مِنْ كَأْسِ الْكِرَامِ نَصِيبُ  
 (زهر الأکم فی الأمثال والحکم / ۱ / ۲۶۵)

شرابی گوارا نزد انسانی پاکدل نوشیدیم این گونه شراب پاکدلان لذیذ است.  
 نوشیدیم و اضافه آن را بر زمین ریختیم؛ و زمین از جام بزرگان بهره دارد.  
 اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک      از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک

(دیوان حافظ / ۶۲۲)

(نک: امثال و حکم / ۱ / ۲۱۸؛ ذیل اگر شراب خوری...)

## ۲-۱۵. خرمن سوخته، همه را خرمن سوخته می‌خواهد

سوخته خرمن، کنایه از «آنکه هستی از دست داده»، «سرمایه رفته»، «دل سوخته»  
 است. (فرهنگ کنایات / ۳۰۷) خرمن سوخته کنایه از ناکام، خسارت دیده، بدبخت.  
 (فرهنگ کنایات سخن / ۱ / ۵۰۲)

زانکه هر بدبخت خرمن سوخته      می‌نخواهد شمع کس افروخته  
 (مثنوی / ۴ / ۲۶۷۸)



مَنْ أُحْرِقَ كُدُسُهُ تَمَنَّى إِحْرَاقَ كُدُسِ غَيْرِهِ. (التمثيل والمحاضرة / ۱۷): هر کس خرمش سوخته باشد، سوختن خرم‌های دیگران را آرزو می‌کند.

(نک: امثال و حکم / ۷۳۶/۱؛ ذیل خرمن سوخته همه را خرمن سوخته می‌خواهد)

## ۲-۱۶. خفته

خفته کنایه از غافل و بی‌خبر. (فرهنگنامه کنایه / ۳۴۳)

خفته آن باشد که او از هر خیال دارد اومید و کند با او مقال

(مثنوی / ۴۱۵/۱)

إِصْبِرْ عَلَى الظُّلْمِ وَلَا تَتَّصِرْ فَالظُّلْمُ مَرْدُودٌ عَلَى الظَّالِمِ

وَكُلُّ إِلَى اللَّهِ ظُلُومًا فَمَا رَبِّي عَنِ الظَّالِمِ بِالنَّائِمِ

(دیوان محمود الوراق / ۱۸۰)

در برابر ظلم صبور باش و در پی انتقام مباش زیرا ظلم، به ظالم برمی‌گردد؛

ظالم را به خدا واگذار کن زیرا پروردگار من در برابر ظالم خواب (غافل) نیست.

ور نوشته است پند برد دیوار

مرد باید که گیرد اندر گوش

خفته را خفته کی کند بیدار

غلط است اینکه مدعی گوید

(شرح بوستان / ۳۳۸)

## ۲-۱۷. خون به خون شستن

این تعبیر، کنایه از قصاص کردن است. (فرهنگ کنایات سخن / ۵۳۶/۱)

أفت ادراك أن قال است و حال خون به خون شستن محال است و محال

(مثنوی / ۴۷۲۷/۳)

يَغْسِلُ دَمًا بِدَمٍ. (مجمع الأمثال / ۴۲۸/۲): خون را با خون می‌شوید.

(نک: امثال و حکم / ۷۶۳/۲؛ ذیل خون را با خون نشویند)

## ۲-۱۸. دنبه در صحرا

دنبه نهادن، رمز فریفتن است. (شاید این کنایه از آنجاست که برای به بند

افکندن شکار در دام دنبه می‌نهادند.) (فرهنگنامه کنایه / ۴۲۳)

چون که در سبزه بینی دنبه را دام باشد این ندانی تو چرا



زان ندانی کت ز دانش دور کرد میل دنبه چشم عقلت کور کرد

(مثنوی/۲/۲۷۲۷)

أَلِيَّةٌ فِي بَرِيَّةٍ مَا هِيَ إِلَّا لَيْلِيَّةٌ. (مجمع الأمثال / ۷۸/۱): دنبه در بیابان چیزی جز

دام نیست.

برای اطلاع از داستان این مثل نک: احادیث و قصص مثنوی / ۲۲۶؛ و نیز داستان راه

به این نزدیکی، کرایه به این سنگینی یه امایی در شه. نک: داستان‌های امثال / ۵۳۸.

## ۲-۱۹. دندان خاییدن

کنایه از «نگاه خشم‌آلود به کسی یا چیزی کردن». (فرهنگ کنایات / ۲۲۸)

«خشمگین و عصبانی شدن». (فرهنگ‌نامه کنایه / ۴۲۵) «دندان بر کسی خاییدن»

کنایه از بر او خشم گرفتن یا با او خشونت ورزیدن. (فرهنگ کنایات سخن / ۷۲۳/۱)

چون همی خایی تو دندان بر عدو چون همی بینی گناه و جرم از او

(مثنوی/۵/۳۰۴۰)

هر دو می‌خایند دندان حسد بر کسی که داد ادیب او را خرد

(همان/۵/۱۲۲۵)

إِنَّهُ لَيَحْرِقُ عَلَى الْأُرْمِ. (مجمع الأمثال / ۳۶/۱): او بر من دندان می‌خاید.

تَرَكَتُهُ يُحْرِقُ عَلَيْكَ الْأُرْمِ. (همان / ۱۳۲/۱): او را رها کردم تا بر تو دندان بخاید.

يَحْرِقُ عَلَيْهِ الْأُرْمِ. (خزينة الأمثال / ۲۱۰): دندان‌ها را بر وی می‌خاید.

## ۲-۲۰. زنگار

زنگار مجازاً کدورت، گرفتگی و تیرگی است. (فرهنگ کنایات / ۲۷۳)

آینه ت دانی چرا غماز نیست زانکه زنگار از رخس ممتاز نیست

(مثنوی/۱/۳۴)

إِنَّمَا الْقَلْبُ بِمَنْزِلَةِ الْمِرَاةِ، إِذَا جُلِيَتْ لَمْ يَمُرَّ بِهَا شَيْءٌ إِلَّا مُثِّلَ فِيهَا، وَإِذَا صُدَّتْ لَمْ يُمَثَّلْ

فِيهَا شَيْءٌ. (ربيع الأبرار ونصوص الأخبار / ۱۹۹/۲): قلب مانند آینه است، زمانی که



صیقل داده شود چیزی از آن عبور نمی‌کند مگر اینکه در آن منعکس می‌شود، اما زمانی که زنگار می‌گیرد چیزی در آن به تصویر کشیده نمی‌شود.

إِنَّ الْمِرَاةَ لَا تُرِيكَ خُدُوشَ وَجْهِكَ فِي صَدَاهَا  
وَكَذَاكَ نَفْسُكَ لَا تُرِيكَ عُيُوبَ نَفْسِكَ فِي هَوَاهَا

(التمثيل والمحاضرة / ۳۰۱؛ همچنین نک: احادیث و قصص مثنوی / ۱۰۷)

آینه‌ها به علت اینکه زنگ خورده هستند چروک‌های صورت تو را نشان نمی‌دهند. همان طوری که نفس تو به علت خودپرستی، عیب‌هایت را نشان نمی‌دهد.

نک: (امثال و حکم / ۴۲۹/۱؛ ذیل به روشنگر چه از آینه جز زنگار می‌ماند)

## ۲-۲۱. طبل زیر گلیم

کنایه از «پنهان داشتن امری که آن ظاهر و هویدا بود و شهرت یافته باشد.»  
(فرهنگ کنایات / ۳۴۳)

من نخواهم زد دگر از خوف و بیم این چنین طبل هوا زیر گلیم  
(مثنوی ۴۱۶۶/۶)

ضَرَبَ الطَّبْلَ تَحْتَ الْكِسَا. (تحفة الأمثال / ۱۷): طبل را زیر لباس زد.

وَإِنِّي لَفِي طُولِ كَثْمِ الْهَوَىٰ وَسَثْرِيهِ عَنكَ بِفِرْطِ الْجَفَا  
كَمَنْ يَنْفُخُ الْبُوقَ مُسْتَخْفِيًّا وَيَضْرِبُ بِالطَّبْلِ تَحْتَ الْكِسَا  
(النصف الأول من كتاب الزهرة / ۱ / ۱۶۷)

من در طول مدت مخفی ساختن عشق و پنهان نمودن آن از تو، در نهایت رنج بودم، مانند کسی که مخفیانه در بوق می‌دمد و در زیر جامه طبل می‌نوازد.

ذوالنور (در جستجوی حافظ / ۱۰۸۵/۲) در شرح بیت زیر از حافظ:

دلم گرفت زسالوس و طبل زیر گلیم به آنکه بر در میخانه برکشم علمی

نوشته است: طبل در زیر گلیم ماندن، بی‌نام و نشان بودن. کنایه از پنهان داشتن امری است که ظاهر و هویدا بوده و شهرت یافته باشد.



در تاریخ بیهقی آمده است: «سلطان مسعود رضی الله عنه خلوت کرد با وزیر و آن خلوت تا نماز پیشین بکشید و گروهی از بیم خشک می شدند و طبلی بود که در زیر گلیم می زدند و آواز از پس آن برآمد و منکر برآمد.» (تاریخ بیهقی / ۱۴۶/۱)  
برای اطلاع از این کنایه در ادب فارسی نک: (امثال و حکم / ۱۲۴۶/۳؛ ذیل طبل زیر گلیم زدن)

### ۲-۲۲. فیل یاد هندوستان کردن

کنایه از «یاد اصل و وطن افتادن»، «طمع بستن»، «به یاد گذشته افتادن»، «در مستی و آرزو فرورفتن» است. (فرهنگنامه کنایه / ۸۰۵ و ۸۰۷)  
همچو پیلیم بر سرم زن زخم و داغ تا نیبم خواب هندستان و باغ (مثنوی / ۴۱۹۸/۳)  
خواب دیده پیل تو هندوستان که رمیدستی ز حلقه‌ی دوستان (مثنوی / ۳۵۶۰/۶)  
همچنین نک: (همان / ۱۸۹۲/۵)، (همان / ۳۰۶۹/۴)، (همان / ۲۲۳۳/۲) و (همان / ۳۰۶۷/۴)

ذَكَرَ الْفَيْلُ بِلَادَهُ. (مجمع الأمثال / ۲۸۶/۱): فیل سرزمینش را به یاد آورد.  
(نک: امثال و حکم / ۱۱۵۰/۲؛ ذیل فیل خواب هندوستان دیده)

### ۲-۲۳. کارد به استخوان رسیدن

این عبارت، کنایه از تنگ آمدن، قریب به هلاک شدن، نهایت سختی و بد حالی. (فرهنگ کنایات / ۳۸۵) کنایه از به منتهای سختی و مشقت افتادن است. (فرهنگ عوام / ۶۰۴/۲)  
چون رسید آن کارد اندر استخوان حلقه زد خواجه که مهتر را بخوان (مثنوی / ۶۱۸/۳)  
باز خر ما را از این نفس پلید کاردش تا استخوان ما رسید (همان / ۲۴۴۷/۲)  
بَلَغَ السَّكِّينُ الْعَظْمَ. (مجمع الأمثال / ۹۶/۱): کارد به استخوان رسید.



(نک: امثال و حکم / ۱۱۷۵/۳: ذیل کارد به استخوان رسیدن)

### ۲-۲۴. کشتی به خشکی راندن

کنایه از کار بیهوده و لغو انجام دادن، کار محال و غیر ممکن انجام دادن.  
(فرهنگنامه کنایه / ۱۲۹) و (فرهنگ کنایات / ۳۹۲)

مرکب چوبین به خشکی ابتر است      خاص آن دریایان را رهبر است  
(مثنوی / ۴۶۲۲/۶)

تَرْجُو النَّجَاةَ وَلَمْ تَسْلُكْ مَسَالِكَهَا      إِنَّ السَّفِينَةَ لَا تَجْرِي عَلَى الْيَبَسِ  
(ابوالعتاهیه أشعاره وأخباره / ۱۹۴)

امید نجات داری و راههای رسیدن به آن را طی نمی کنی، به یقین کشتی بر  
خشکی حرکت نمی کند.

(نک: امثال و حکم / ۱۲۱۹/۳؛ ذیل کشتی به خشکی راندن)

### ۲-۲۵. کن حذر از سبزه‌های مزبله

خضرای دمن؛ کنایه از زنان جمیل بداصل، هر شیء که به ظاهر آراسته باشد و در  
حقیقت بی اصل بود. (فرهنگ کنایات / ۱۸۱) مراد آن است که از زیبایی که ظاهری  
آراسته و باطنی کاسته و ناپیوسته دارد باید پرهیز کرد. (دیوان حافظ / ۱۶۱)

ذکر با او همچو سبزه‌ی گلخن است      بر سر مبرز گل است و سوسن است  
(مثنوی / ۲۶۹/۲)

إِيَّاكُمْ وَخَضْرَاءَ الدَّمَنِ. (مجمع الأمثال / ۳۲/۱): از گل روییده در مزبله پرهیز کنید.

همچنین نک: احادیث و قصص مثنوی / ۱۶۰.

نک: امثال و حکم / ۱۴۶/۱؛ ذیل إِيَّاكُمْ وَخَضْرَاءَ الدَّمَنِ.

### ۲-۲۶. نخوابیدن خون

خفتن خون کنایه از بحل شدن خون، از قصاص درگذشتن. (فرهنگ کنایات / ۱۸۳)  
خفتن خون به کنایت پایمال شدن و به هدر رفتن است. (شرح مثنوی شریف /  
۱۱۲/۱)



خون نخسبد درفتد در هر دلی میل جستجوی کشف مشکلی

(مثنوی ۲۴۸۸/۳)

الدَّمُّ لَا يَنَامُ. (زهر الأكم في الأمثال والحكم / ۲/۲۴۳): خون نمی‌خسبد.

(نک: امثال و حکم / ۲/۷۶۳؛ ذیل خون نخسبد (یا) خون ناحق نخسبد)

### ۲۷-۲. نقش بر آب

کنایه از کار بیهوده کردن، در پی ناشدنی و محال رنج عبث کردن است.

(فرهنگ کنایات / ۴۸۶)

مستمع خفته‌ست کوه کن خطاب ای خطیب این نقش کم کن تو بر آب

(مثنوی / ۴/۱۰۹۳)

نقش آب است ار وفا جویی از آن بازگردی دستهای خود گزان

(همان / ۱/۱۱۰۳)

هُوَ يَرْقُمُ فِي الْمَاءِ. (مجمع الأمثال / ۲/۳۹۸): او بر آب نقش می‌زند.

هُوَ كَالْكَاتِبِ عَلَى صَفْحَاتِ الْمَاءِ. (الدرة اليتيمة في الأمثال القديمة / ۹۳): او مانند کسی

است که بر روی آب می‌نویسد.

سَأَرْقُمُ بِالْمَاءِ الْقِرَاحَ إِلَيْكُمْ عَلَى نَأْيِكُمْ إِنْ كَانَ لِلْمَاءِ رَاقِمٌ

(دیوان اوس بن حجر / ۱۱۶)

اگر نقش زنده بر آب وجود داشت، دوری شما را بر روی آب زلال به تصویر

خواهم کشید.

(نک: امثال و حکم / ۴/۱۸۲۳؛ ذیل نقش بر آب زدن)

### نتیجه

دو زبان و ادب فارسی و عربی دارای پیوندهای فرهنگی، تاریخی و اجتماعی بسیاری هستند. یکی از این رشته‌های محکم، کنایه‌های مشترک است. با آنکه کنایه از ویژگیهای خاص فرهنگی ملل مختلف است، کنایه‌های موجود در زبان فارسی از جمله مثنوی معنوی و زبان عربی یکی از نشانه‌های تأثیر و تأثر متقابل این دو زبان است. وجود کنایه‌های مشترکی که به تصریح صاحب‌نظران از فرهنگ و ادب فارسی



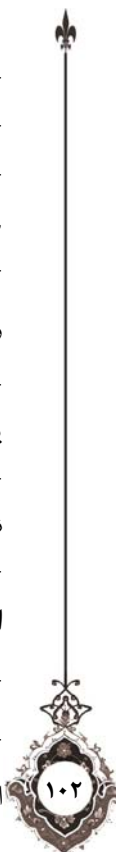
به ادب عربی نفوذ کرده‌اند نشان می‌دهد که حدّ و مرز کنایه‌های عربی و فارسی به گونه‌ای در هم تنیده شده که برخلاف تصوّر عمومی که آنها را عربی می‌دانند به سادگی نمی‌توان هویت فارسی و یا عربی آنها را تشخیص داد.

## منابع

- رهام اشه، شهین سراج، **آذرباد مهرسپندان** مؤسسه انتشاراتی - فرهنگی فروهر، ۱۳۷۹.
- آذرنوش، آذرتاش، **چالش میان فارسی و عربی**، تهران، نشر نی، ۱۳۸۶.
- ابن الأثیر، ضیاء‌الدین، **المثل السائر فی الأدب الکاتب والشاعر**، مکتبه النهضة، مصر، ۱۹۵۶.
- \_\_\_\_\_، **المختار من مناقب الأخبار**، تحقیق محمد ادیب جادر، عدنان عبدربه و مأمون صاغرچی، العین: مرکز زاید للتراث و التاريخ، بی‌تا.
- ابن جوزی، ابوالفرج جمال‌الدین بن علی بن محمد، **المدھش**، تحقیق مروان قبانی، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۸۵.
- ابن الرّشیق القيروانی، ابوالحسن، **العمدة فی محاسن الشعر، وأدابه، ونقده، وحقّه وعلّق** حواشیه: محمد محی‌الدین عبدالحمید، دارالجلیل، بیروت، ۱۹۸۱.
- ابن طیفور، **الجزء السادس من کتاب بغداد**، نسخه عکسی، به همت هنس کلر، سویس، ۱۹۰۸.
- ابوالعتاهیه، **ابوالعتاهیه اشعاره وأخباره**، عنی بتحقیقها: شکری فیصل، مطبعة جامعة دمشق، دمشق، ۱۹۶۵.
- ابن معتز، عبدالله، **البديع**، تصحیح: اغناطیوس کراتشفسکی، دارالمسرة، بیروت، ۱۹۸۲.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، دارالجلیل، بیروت، ۱۴۰۸.
- ابوسعده، احمد، **معجم التراکيب والعبارات الإصطلاحیة العربیة**، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۷.
- إحسان عبّاس، **ملاحح یونانیة فی الأدب العربی**، المؤسسة العربیة للدراسات والنشر، بیروت، ۱۹۹۳.
- الإصبهانی، حمزة بن الحسن (بی‌تا) **الذرة الفخرة فی الأمثال السائرة**، حقّه و قدّم له ووضع حواشیه وفهارسه عبدالمجید قطامش، دارالمعارف، مصر، بی‌تا.



- امینی، امیرقلی، فرهنگ عوام، دانشگاه اصفهان. اصفهان، ۱۳۵۳.
- انوری، حسن، فرهنگ کنایات سخن، سخن، تهران، ۱۳۸۳.
- اوس بن حجر، دیوان اوس بن حجر، تحقیق و شرح محمد یوسف نجم، دار صادر، بیروت، ۱۹۷۹.
- بشار بن برد، دیوان بشار بن برد، ج ۳، شرح و تکمیل محمد الطاهر ابن عاشور، لجنة التألیف والترجمة والنشر، القاهرة، ۱۹۵۷.
- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، مقدمه، تصحیح، تعلیقات، توضیحات و فهرست‌ها محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۸.
- پرتوی آملی، مهدی، ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، مقدمه سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، سنایی، تهران، ۱۳۸۵.
- تفتازانی، سعدالدین المرتضوی، شرح المختصر علی تلخیص المفتاح الخطیب الغزوی، تعلیقات و حواشی: عبدالمتعال السعیدی، المكتبة المحمودیة التجاریة، مصر، ۱۳۵۶.
- التیمی، أبوعبیده معمر بن المثنی، مجاز القرآن، طبعة الخانجی، القاهرة، ۱۹۵۴.
- الثعالبی، ابومنصور عبدالملک، التمثیل والمحاضرة، المحقق عبد الفتاح محمد الحلو، دار الکتب العربیة، بیروت، ۱۹۸۱.
- \_\_\_\_\_، یتیمه الذهر فی محاسن أهل العصر، شرح و تحقیق مفید محمد قمیحة، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۸۳.
- \_\_\_\_\_، الإعجاز والإيجاز، شرحه اسکندر آصاف، العلمیة العمومیة، مصر، ۱۸۹۷.
- ثروت، منصور، فرهنگ کنایات، چاپ دوم، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۵.
- الجاحظ، عمرو بن بحر، البیان والتبیین، دار و مكتبة الهلال، بیروت، ۱۴۲۳.
- جرجانی، عبدالقاهر، دلائل الإعجاز، علق علیه ابوفهد محمود محمد شاکر، مكتبة الخانجی، القاهرة، ۱۹۸۴.
- جعفری تبریزی، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمد بلخی، اسلامی، تهران، ۱۳۷۳.
- جوالبقی، ابومنصور، المعرب من الکلام الأعجمی علی حروف المعجم، دارالکلم، دمشق، ۱۹۹۰.
- چندبهار، لاله‌تیک، بهار عجم، تصحیح کاظم دزفولیان، طلایه، تهران، ۱۳۸۰.



- حافظ، شمس‌الدین محمد، **دیوان حافظ با شرح کامل**، به کوشش عبدالله ابهری، طلایه، تهران، ۱۳۸۴.
- حسّان بن ثابت، **دیوان حسّان بن ثابت**، حقّقه وعلّق علیه ولید عرفات، دار صادر، بیروت، ۲۰۰۶.
- حقیقت، حسین شاه، (۱۳۸۸)، **خزینة الامثال**، ترجمه‌ی منتخب مجمع الأمثال، به اهتمام احمد مجاهد، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۸.
- حلبی، علی اصغر، **شرح مثنوی**، زوّار، تهران، ۱۳۸۵.
- خطیب رهبر، خلیل، **دیوان غزلیات مولانا شمس‌الدین محمد خواجه حافظ شیرازی**، صفی علیشاه، تهران، ۱۳۸۳.
- الخطیب القزوینی، محمد بن عبدالرحمن، **الإيضاح فی علوم البلاغة: المعانی و البیان و البدیع**، الطبعة الأولى، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۸۵.
- خوارزمی، محمد بن عباس، **الأمثال المولدة**، تحقیق و مقدمه: محمد حسین اعرجی، دار الثقافة، ابوظبی، بی تا.
- دهخدا، علی‌اکبر، **امثال و حکم**، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۸.
- ذوالفقاری، حسن، **داستان‌های امثال**، مازیار، تهران، ۱۳۸۸.
- ذوالنور، رحیم، **در جستجوی حافظ**، زوّار، تهران، ۱۳۸۱.
- الرادویانی، محمد بن عمر، **ترجمان البلاغة**، به تصحیح و اهتمام احمد آتش، اساطیر، تهران، ۱۳۶۲.
- الرّاعب الإصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد، **محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء**، ج ۱-۲، شركة دار الأرقم بن أبی الأرقم، بیروت، ۱۴۲۰.
- رجایی، محمد، **معالم البلاغة**، چاپ سوم، دانشگاه شیراز، شیراز، ۱۳۵۹.
- رضانی، علی، «تأثیر ادبیات عرب بر مثنوی معنوی»، کیهان فرهنگی شماره ۱۷۹، ۱۳۸۰، صص ۴۳-۴۰.
- زرین کوب، عبدالحسین، **سر نی، نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی**، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۸.
- زمانی، کریم، **شرح جامع مثنوی**، اطلاعات، تهران، ۱۳۸۷.
- الزّمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، **ربیع الأبرار ونصوص الأخبار**، تحقیق عبدالأمیر مهنّا، مؤسسة العلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۹۹۲.



- \_\_\_\_\_، **المستقصى فی أمثال العرب**، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، هند، ۱۹۶۲.
- سبزیان پور، وحید، «تأثیر پندهای انوشیروان و بزرگمهر در گلستان سعدی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۷، شماره ۶۴، ۱۳۸۸، صص ۹۱-۱۲۴.
- سعدی، مصلح بن عبد الله، **شرح بوستان**، شارح محمد خزایلی، جاویدان، تهران، ۱۳۵۶.
- \_\_\_\_\_، **شرح بوستان**، شارح محمد خزایلی، جاویدان، تهران، ۱۳۶۳.
- \_\_\_\_\_، **کلیات سعدی**، اقبال، تهران، ۱۳۸۲.
- سکاکی، ابی یعقوب بن ابی بکر، **مفتاح العلوم**، الطبعة الأولى، مصر: مطبعة مصطفى البابی الحلبي و اولاده، مصر، ۱۹۳۷.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا، **صور خیال در شعر فارسی**، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۶.
- شمیسا، سیروس، **بیان**، چاپ سوم، فردوس، تهران، ۱۳۷۲.
- الطباطبایی، رفیع الدین بن علی أصغر، **تحفة الأمثال**،: مطبعة اختر، استانبول، ۱۳۱۱.
- الظاهری، ابوبکر محمد بن داود بن علی بن خلف الأصبهانی، **النصف الأول من كتاب الزهرة**، اعنتی بنشره لويس نیکل البوهیمی، الآباء الیسوعیین، بیروت، ۱۹۳۲.
- العسکری، ابوهلال، **جمهرة الأمثال**، حقه وعلق حواشیه ووضَع فهارسه محمد ابوالفضل إبراهيم، عبدالمجید قطامش، دارالفکر، بیروت، ۱۹۸۸.
- \_\_\_\_\_، **الصناعتین**، المحقق علی محمد البجاوی ومحمد ابوالفضل إبراهيم، المكتبة العصرية، بیروت، ۱۴۱۹.
- عطار، شیخ فریدالدین، **اسرار نامه**، تصحیح صادق گوهرین،: زوار، تهران، ۱۳۸۴.
- فاضلی، محمد، **دراسة و نقد فی مسائل بلاغیة هامة**، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۷۶.
- فتوحی، محمود، «ساخت‌شکنی بلاغی: نقش صناعات بلاغی در شکست و واسازی متن»، فصلنامه نقد ادبی، دانشگاه تربیت مدرس، سال اول، شماره ۳، ۱۳۸۷، صص: ۱۱۱-۱۳۶.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، **احادیث و قصص مثنوی** (تلفیقی از دو کتاب «احادیث مثنوی» و «مأخذ قصص مثنوی»)، ترجمه‌ی کامل و تنظیم مجدد: حسین داودی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۵.
- \_\_\_\_\_، **شرح مثنوی شریف** (مشمول بر سه جزء دفتر اول)، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۶.



- القالی، ابوعلی، **الأمالی**، طبعه محمد عبدالجواد الأصمعی، دار الكتب المصریة، القاهرة، ۱۹۲۶.
- قدامة بن جعفر، ابوالفرج الکاتب البغدادی، **نقد الشعر**، تحقیق وتمهید: محمد عبدالمنعم الخفاجی، دارالکتب العلمیة، بیروت، بی تا.
- کنت دو گوینو، آرتور، **سه سال در ایران**، مترجم: ذبیح الله منصورى، فرخی، تهران، بی تا.
- گوهرین، صادق، **فرهنگ لغات و تعبيرات مثنوی**، زوار، تهران، ۱۳۸۱.
- اللبنانی، إبراهيم سرکيس، **الدرة اليتيمة في الأمثال القديمة**، مجلس معارف، بیروت، ۱۸۷۱.
- مولوی، جلال الدین محمد، **مثنوی معنوی**، به سعی و مطابق نسخه رینولدالین نیکلسون، نگاه، تهران، ۱۳۷۹.
- الميدانی، ابوالفضل، **مجمع الأمثال**، تحقیق محمد محی الدین عبد الحمید، مطبعة السنة المحمدیة، القاهرة، ۱۹۵۵.
- میرزانی، منصور، **فرهنگنامه کنایه**، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۲.
- ناصر خسرو، **دیوان ناصر خسرو**، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۳.
- النوری، شهاب الدین أحمد بن عبدالوهاب، **نهاية الأرب في فنون الأدب**، تحقیق یحیی الشامی، دار الكتب العلمیة، بیروت، ۲۰۰۴.
- الوردی، محمود، **دیوان محمود الوردی**، جمع ودراسة و تحقیق أ.د ولید قصاب، مؤسسة الفنون، دمشق، ۱۹۹۱.
- وحشی باقی، **دیوان وحشی باقی**، نویسنده نعمت احمدی، گلشایی، تهران، ۱۳۶۱.
- الهاشمی، أحمد بن إبراهيم بن مصطفى، **جواهر الأدب في أدبيات وإنشاء لغة العرب**، ج ۲، أشرفت علی تحقیقه وتصحيحه لجنة من الجامعيين، مؤسسة المعارف، بیروت، بی تا.
- الیمنی، ابوعبدالله محمد بن حسین بن عمر، **مضاهاة أمثال كتاب كلیلة دمنة بما أشبهها من أشعار العرب**، تحقیق محمد یوسف نجم، دار الثقافة، بیروت، بی تا.
- الیوسی، حسن، **زهر الأکم في الأمثال والحکم**، حقه محمد حجی و محمد الأخضر، دار الثقافة، بیروت، ۱۹۸۱.

